





منظور استاد این است که اگر اعجاز «قرآن» به بلاغت آن است و برای مردم قابل فهم می‌باشد. در این صورت نمی‌توان ادعا کرد که کسی روایاتی را که از پیامبر (ص) وارد شده و اسلوب و بلاغت آن در حد «قرآن» نیست با «قرآن» بیامیزد و این در حقیقت، نفی اعجاز قرآن است.

اضافه بر این اگر کسی معتقد باشد که امکان اختلاط بین «قرآن» و «حدیث» وجود دارد لازمه این قول، اعتقاد به امکان تحریف قرآن است، در صورتی که «قرآن» ذاتاً مبرای از تحریف می‌باشد چون مورد تائید خود خداوند متعال است:

انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون همانا ما قرآن را بر تو نازل کردیم و ما آن را حفظ خواهیم کرد (فجر / ۹).  
در عین حال باید به این افراد گفت: مگر عده‌ای از صحابه، کل قرآن را حفظ نبودند پس چگونه امکان داشت با این توجه شدید به قرآن و حفظ مجموع آن، باز امکان اختلاط بین قرآن و حدیث وجود داشته باشد؟!

و در نهایت این تنها یک احتمال بود و طبیعتاً در مقایسه با یقین به مضرات عدم کتابت و تدوین حدیث که از همان روز اول آشکار بود، نمی‌توانست برابری کند، صحابه از همان ابتداء در بعضی از احکام شرعی اختلاف داشتند، مسلم بود که پس از مدتی اگر این روایات ثبت نمی‌شد، این اختلافات گسترده‌تر می‌گردید که اینک چنین شد، آنها باید در میان یک احتمال ضعیف و یک امر یقینی، دومی را برمی‌گزیدند، هر چند اساساً چنین احتمالی مطرح نبود.

به وجه دیگری که خود ابوریثه بعد از پذیرش این مطلب که نهی از ناحیه خود پیامبر (ص) می‌باشد، آورده این است که به اعتقاد او حکمت نهی پیامبر (ص) این بوده که پیامبر قصد داشته دایره لوامر شرعی گسترده نشده و ادله احکام وسیع نشود، همین دلیل در آنجا نیز که پیامبر از سؤال کردن کراهت داشته یا در مورد احادیثی که مربوط به وقت خاصی بوده و استمرار عمل به آن جایز نبوده، وجود دارد.<sup>۳</sup>

به اعتقاد ما این سخن بسیار سستی است، این ادعا را که پیامبر (ص) در صد گسترش حوزه ادله احکام و روایات تشریحی نبوده چگونه می‌توانیم بپذیریم؟ در حالی که قرآن و سنت می‌بایست تا قیامت، امور مختلف را تبیین کرده و انسان را راهنمایی کند، اضافه بر این باید به استاد ابوریثه بگوئیم ما قبول نداریم که چنین دستوری در مورد نهی از کتابت حدیث از پیامبر (ص) رسیده است.

۳- اضاء علی السنة المحمدية ص ۵۶.





پیامبر(ص) و نزدیکی زمانشان به حضرت و نیز به جهت عدم وجود اختلاف و امکان مراجعه به ثقات، مستغنی از تدوین حدیث و شرائع بودند اما وقتی اسلام انتشار یافت... آنها شروع به تدوین حدیث، فقه و قرآن کردند.<sup>۶</sup>

این گفته دلیلی برای مخالفت عده‌ای با نوشتن حدیث نمی‌باشد، بلکه توجه این است که چرا ابتداء، تألیف و تدوین نداشتند آن هم یک توجه غلط، چون دلیل اصلی، مخالفت با تدوین حدیث بوده است نه بی‌نیازی آنان از این کار، اضافه بر اینکه انتشار اسلام در همان ۲۰ سال پس از رحلت پیامبر(ص) و حداکثر تا ۵۰ سال بعد از آن بود در حالی که تدوین و تألیف حداقل از اواخر نیمه اول قرن دوم هجری آغاز شد، صرفنظر از این دو نکته، همه می‌دانیم که انتساب کذب و دروغ بر پیامبر(ص) از همان زمان حضرت شروع شد و طبیعی بود که با نوشتن حدیث این کار رو به گسترش می‌رود، بر صحابه که اختلافاتی نیز داشتند، لازم بود تا با تألیف و تدوین، از اشاعه دروغ‌های زیادتر و اختلافات بیشتر جلوگیری کنند.

ز- علت اصلی منع از نقل حدیث - بنا به اعتقاد ما - گفته یکی از محققین معاصر، استاد محقق سید جعفر مرتضی است. که شواهدی نیز آن را تأیید می‌کند - ایشان می‌نویسند:

یهودیان بر دو فرقه بوده‌اند، فرقه‌ای که ایمان به کتابت و تدوین داشته و فرقه‌ای که ایمان به کتابت و تدوین نداشتند و معتقد بودند که غیر از تورات چیزی نباید نوشت، به گروه دوم، قرآء می‌گفتند: این چیزی است که جناب «ضاحا» در کتاب تفکر دینی نزد یهود، بدان تصریح کرده است، کعب الاحبار یهودی زاده مسلمان شده، از گروه دوم بوده است، دلیل آن نیز این است که وقتی «عمر» از او در مورد شعر می‌پرسد، از جمله چیزهایی که در مورد عرب می‌گوید این است که قومی از فرزندان «اسماعیل» هستند که انجیلها تنها در سینه‌های آنهاست و به حکمت سخن می‌گویند... احتمالاً خلیفه این نظریه را (ننوشتن چیزی غیر از تورات و کتاب الله) از همین «کعب الاحبار» که بسیار نزد او مقرب بوده و حسن ظن به او داشته پذیرفته است.

چنانچه منع از نوشتن حدیث با سیاستهای حکومتی او که



نمی‌خواست اعتراضات بر او زیاد باشد، نیز سازگار است، بعلاوه این عمل، سلطه او را استوارتر می‌کرد چرا که با این کار آنچه که مربوط به فضائل مخالفین بوده و یا موضع مخالفین او را تقویت می‌کرد، از بین رفته و محو می‌شد.<sup>۸</sup>

با این گفته معلوم می‌شود که استاد دلائل این نوع برخورد را به احتمال قوی چند نکته می‌داند که از جمله مهمترین آنها تأثیر پذیری خلیفه از اهل کتاب است و از ابتداء گویا نوشته‌های آنها را می‌خوانده است.

شاهدی که این تأثیر پذیری را تأیید می‌کند این است که خلیفه بنا به گفته عروه بن زبیر، ابتدا می‌خواست «سنن» را بنویسد و حتی در مشورتی که با صحابه کرد، آنان نیز عمل او را تأیید کردند ولی بالأخیره منصرف شد و استدلال کرد که مردمانی از اهل کتاب، کتابهایی در کنار کتاب خدا (تورات) نوشتند و بعد، همین سبب ترک کتاب خدا شد و من چیزی را که موجب محو کتاب خدا شود در کنار آن نمی‌گذارم و لذا نوشتن سبب را ترک کرد.<sup>۹</sup>

این استدلالی است که به احتمال قوی همان کعب الاحبار - که از «قرآء» بوده و مخالف گروه دیگری که غیر از تورات را می‌نوشته‌اند، بوده - به خلیفه القاء کرده است و البته او نسبت به اسلام قصد سوء داشته اگر چه خلیفه چنین قصدی نداشته باشد اما متأسفانه خلیفه متوجه چنین مسأله‌ای نشد، از این بده نقل شده که پدرش گفت: بنی اسرائیل کتابهایی نوشته و کتاب خدا را ترک کردند.<sup>۱۰</sup> این نیز از همان سنخ استدلال است.

حکیم بن عطفه نیز از محمد (احتمالاً محمد بن سیرین) نقل می‌کند که می‌گفت: کسانی روایت می‌کردند که بنی اسرائیل به خاطر کتبی که به اوث بردند به ضلالت کشیده شدند، احمد نیز گفته است: از کتبی که از آباء آنها بدانها رسیده بود.<sup>۱۱</sup> محقق دیگری می‌نویسد:

از بزرگترین اثرات یهود در میان مسلمین، نوشتن حدیث بوده است. چنانچه در تلمود (کتاب دیگر یهود، غیر از تورات) نوشته است: «اموری را که بطور شفاهی روایت می‌کنی حق نداری که آنها را بنویسی»... بعید نیست که این مسأله در میان مسلمین از القانات «کعب

۸- الصحيح من سيرة النبي الاكظم (ص) ج ۱ ص ۲۷ پاورقی.

۹- تقييد العلم ص ۵۱، جامع بيان العلم ج ۱ ص ۶۴، كنز العمال ج ۵ ص ۲۳۹.

۱۰- سنن الدارمی ج ۱ ص ۱۲۴، تقييد العلم ص ۵۶ و ن. ك. تقييد العلم ص ۵۷، تذكرة الحفاظ ج ۱ ص ۲۹۶.

۱۱- تقييد العلم ص ۶۱، جامع بيان العلم ج ۱ ص ۶۵، حین التبيہ ص ۹۲.



صحابه بانوشتن موافق بوده و الواحی نیز داشتند، در ابتدای قرن دوم، تألیفات غیر مرتب شروع شد اما تدوین بزرگ از اواخر قرن دوم و بیشتر در قرن سوم بود، کما اینکه صحاح همگی از قرن سوم به بعد تدوین شده اند، اگر چه امکان دارد که بعضی از مؤلفین از روی تألیفات غیر مرتب گذشته، تألیف کرده باشند، اما چنین بر می آید که بسیاری از احادیث آنها نیز سیقه به سینه انتقال می یافته است، دلیل آن هم این است که خبری از تدوین در قرن دوم نداریم جز بعضی از نوشته های بسیار کوچک که البته در حد این تألیفات بزرگ نبوده است، بنابراین در یک فرصت نسبتاً طولانی احادیث نوشته نشده و بیشتر از طریق حفظ و سینه به سینه انتقال یافته است.<sup>۱۵</sup>

### نتایج عدم تدوین

این عدم تدوین ضررهائی در برداشته که ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

#### الف- از بین رفتن بسیاری از احادیث

این یک نتیجه طبیعی برای عدم تدوین حدیث بود، زیرا بهر حال حفظ حدیث باعث می شود تا مقدار زیادی نگهداری شده، اما تعداد دیگری نیز از بین برود، چون همه چیز را نمی توان در حافظه نگه داشت. اعتراف خود محدثین نیز بهترین شاهد برای تأیید این مطلب است:

ابن قلابه گوید: «کتاب و کتابت برای ما بهتر از نسیان و فراموشی است».<sup>۱۶</sup>

یحیی بن سعید می نویسد: من در حالی علماء را یافتم که از نوشتن حدیث کراهت داشتند، اگر ما در آن روزها می نوشتیم، امروز علوم زیادی از علم سعید بن مسیب و رأی او داشتیم.<sup>۱۷</sup>

این تأسفی است که یحیی از عدم نوشتن احادیث و آراء سعید می خورد.

عروة بن زبیر می نویسد: من احادیث زیادی را نوشته و بعد محو کردم الآن دوست دارم که تمام مال و اولادم را بخاطر آنها می دادم، اگر آنها را محو نکرده بودم.<sup>۱۸</sup>

از هشام بن عروة نیز نقل شده: پدرم در یوم الحرة<sup>۱۹</sup> کتبی داشت که آنها را سوزاند

۱۵- هر چند بعضی از صاحبان مصنفات تدوین خود را در قرن دوم شروع کرده اند اما معمولاً تاریخ وفات آنان در قرن سوم است.

۱۶- تنبیه العلم ص ۱۰۳.

۱۷- طبقات الکبری ج ۵ ص ۱۴۱، جامع بیان العلم ج ۱ ص ۸۱.

۱۸- تنبیه العلم ص ۶۰، جامع بیان العلم ج ۱ ص ۷۵.

۱۹- روزی که در سال ۶۳ هجری سپاهیان شام به مدینه حمله کردند و آن را غارت نمودند.







ابن عبدالبر، نیز می نویسد: امروز هیچ کس، نسبت به کتابت حدیث کراهت ندارد  
 اگر حدیث نوشته نشود علم زیادی از بین خواهد رفت.<sup>۲۶</sup>  
 عمر بن عبدالعزیز می گوید:  
 من از مدینه خارج شدم در حالی که اعلم از من وجود نداشت ولسی وقتی به شام  
 رسیدم فراموش کردم.<sup>۲۷</sup>  
 یزید بن هارون می گوید:  
 من از یحیی بن سعید سه هزار حدیث حفظ کرده و چون چندی مریض شدم، نصف آن  
 را فراموش کردم.<sup>۲۸</sup>  
 ابن راهویه می نویسد:  
 من هفتاد هزار حدیث حفظ کرده و صد هزار حدیث را مذاکره می کردم، چیزی  
 نمی شنیدم مگر آنکه آن را حفظ می کردم پس از مدتی آنها را فراموش کردم.<sup>۲۹</sup>  
 شعبی می گوید:  
 من کاغذی را تا کنون ستیاه نکرده ام و شخصی نیز تا به حال حدیثی برای من نقل  
 نکرده مگر آنکه آن را حفظ کردم و دوست ندارم تا بر من دوباره بخواند، من علم زیادی را  
 فراموش کردم به اندازه ای که اگر کسی همانها را می دانست برای خود عالمی بود.<sup>۳۰</sup>  
 اسحاق بن منصور می نویسد:  
 به احمد بن حنبل گفتم: چه کسی از نوشتن علم کراهت داشت؟ او گفت: بعضی  
 کراهت داشته و بعضی تجویز می کردند، من گفتم: اگر علم نوشته نمی شد از بین می رفت او  
 گفت: آری اگر کتابت علم نبود، الان ما چه چیزی داشتیم؟<sup>۳۱</sup>  
 احمد بن حنبل می گوید:  
 بعضی از حفظ و بعضی از روی کتابهای خود برای ما روایت نقل کردند، آنها که از  
 روی کتاب نقل کردند، حدیثشان صحیح تر بود.<sup>۳۲</sup> لذا خود او نیز جز از روی کتاب، حدیث  
 نمی گفت.<sup>۳۳</sup>  
 ابن صلاح نیز می نویسد:  
 اگر حدیث تدوین نشده بود علم در دوره انجیر کاملاً از بین می رفت.<sup>۳۴</sup>

۲۶- جامع بیان العلم ج ۱ ص ۸۴.  
 ۲۷- تذکره الحفاظ ج ۱ ص ۱۱۹.  
 ۲۸- تذکره الحفاظ ج ۱ ص ۳۳۹.  
 ۲۹- طبقات الفقهاء ص ۷۸.  
 ۳۰- تذکره الحفاظ ج ۱ ص ۸۴.  
 ۳۱- جامع بیان العلم ج ۱ ص ۹۱.  
 ۳۲- تهیید العلم ص ۱۱۵.  
 ۳۳- الاملاء والاستملاء ص ۴۷.  
 ۳۴- تدرب الروای ج ۲ ص ۶۵.



ooo=ooocoooooooooooooooooooooo

الوداع را برای «ابوشاة» بنویسد و نیز فرموده: قیدوا العلم بالكتابة، از نوشتن احادیث معانعت می‌کرد، اگر صحابه هر کدام هر چه را از پیامبر (ص) شنیده بودند تدوین می‌کردند، سنت منضبط می‌شد و بین امت بعدی و پیامبر (ص) جزئیک واسطه، یعنی یک صحابی وجود نداشت (صحابی ای که روایت را تدوین کرده بود) ۳۸

جالب است که ابوالعباس را بخاطر همین گفته، متهم به رقص و شیمی بودن کردند!!!

ابوریه در جمله دیگری (که حاکی از این است که در اینجا قبول ندارد که پیامبر از نوشتن حدیث منع کرده باشد) می‌نویسد:

آیا صحیح است که پیامبر نصف آنچه را به او وحی شده رها کند و اینها (احادیث) در اذهان افراد بدون اینکه حفاظی داشته باشد، بماند؟ یکی آنها را نگه می‌دارد، دیگری فراموش می‌کند و یکی هم آنچه را که تدوین نشده به آن اضافه می‌کند و... کجا رفت عثابتی که صحابه در حق مثل این، یعنی قرآن کردند ولی این را همچون قرآن ننوشتند... جز این نیست که اتصال آنها سبب شد که این نصف وحی، بدون تدوین بماند و جمیع آنان در این رابطه گناهکار هستند. ۳۹

ابراهیم بن سعد تصریح می‌کند: کتابت از وقتی شروع شد که آنها شاهد دروغها و روایات جعلی شدند، او می‌گوید: اگر نبود که از طرف مشرق احادیثی بطرف ما می‌آمد، حدیثی نمی‌نوشتیم و اجازه نوشتن حدیث نیز نمی‌دادیم. ۴۰

عین این جمله به ابن شهاب زهري نیز نسبت داده شده است، اما فرصت گذشته بود، اگر بدانید که چگونه صحیح بخاری از میان «هفتصد هزار» حدیث انتخاب می‌شود و ابوحنیفه از کل روایات موجود که گاهی تعداد آنها به یک میلیون می‌رسد تنها ۱۵۰ روایت را می‌پذیرد، آن وقت متوجه می‌شوید که چگونه دیر شده بود!!

ج- نقل به معنی

از جمله نتایج و ثمرات دیگر عدم تدوین حدیث، این بود که معمولاً اصل لفظ حدیث فراموش شده و نقل حدیث به معنی، شایع گردید، طبیعی است کسی که حدیثی را ۲۰ سال قبل شنیده وقتی می‌خواهد آن را نقل کند نه تنها نقل به معنی می‌کند بلکه بسیار اتفاق می‌افتد که کم و زیاد نیز بشود، در صورتی که اگر از همان ابتداء تدوین شده بود، به احتمال زیاد

۳۸- الامام الصادق والمذاهب الاربعه ج ۱ ص ۲۶۰. ۴۰- المعرفة والتاریخ ج ۲ ص ۷۶۲. ۳۹- اصوله علی السنة المحمدیه ص ۵۲ و ۵۳.

کمتر به این بلا مبتلاء می‌شد.

عمران بن حصین می‌گوید:

به خدا اگر می‌خواستم، می‌توانستم دو روز مدام حدیث از پیامبر (ص) نقل کنم، اما آنچه مانع من می‌شود این است که می‌بینم کسانی همانطور که من شنیده‌ام آنها نیز شنیده و شاهد بوده‌اند، اما حدیث را طوری روایت می‌کنند که به آن شکل نبوده است، می‌ترسم من نیز بدان شکل، حدیث نقل کنم، به تو می‌گویم که آنها در نقل حدیث اشتباه می‌کنند البته تعدد در خطا ندارند.<sup>۴۱</sup>

سفیان می‌گوید:

از طریق شنیدم که «براه بن عازب» از پیامبر (ص) روایت کرد که: رأیت رسول الله إذا افتتح الصلاة رفع يديه (دیدم پیامبر (ص) وقتی نماز را آغاز کرد دستش را بالا برد) سفیان می‌افزاید وقتی به کوفه رفتم دیدم راوی حدیث (ابن ابی لیلی) کلمة «ثم لا يعود» را به آن ضمیمه کرد، گویا آن روز که در مکه بوده حافظه اش بهتر بوده، به من هم گفتند حفظیات او تغییر کرده است.<sup>۴۲</sup> این جوئی در شرح حال کسانی که جعلیات در احادیث آنها وجود دارد می‌نویسد:

قسم اول کسانی هستند که زهد بر آنها غلبه کرده و به تدریج از حفظ و تمییز احادیث غفلت کرده‌اند و نیز کسانی که کتب آنها ضایع شده و یا سوخته یا دفن شده و بعد از حفظ خود، حدیث نقل نموده و اشتباه نقل می‌کنند، این افراد گاهی حدیث مرسل را مرفوع نقل می‌کنند و گاهی حدیث موقوف را مسنداً نقل می‌نمایند و گاهی حدیثی را داخل حدیث دیگر می‌کنند و...<sup>۴۳</sup>

### د- تفرقه در آراء مسلمین

از دیگر آثار عدم تدوین حدیث تفرقه و تشتت در آراء مسلمین است بطوری که هر کدام از آنها فتوهای مستقل داده و عقائد گوناگون بر طبق روایات مختلف ابراز داشتند، پس از آنکه سرزمین‌هایی فتح گردید و دامنه اسلام گسترش یافت، صحابه و تابعین هر کدام به سمتی رفته در حالی که تنها قسم خاصی از احادیث را که خود از پیامبر (ص) شنیده بودند همراه داشتند، بعضی از آنها به سرزمین شامات رفته و در آنجا متفرق شدند، بعضی به عراق آمده و در بصره و کوفه و یا غیر این دو ساکن شدند، جمعی به مکه و جمعی نیز به مدینه و یاب

۴۱- تأویل مختلف الحدیث ص ۴۰، الموضوعات ج ۱ ص ۹۳، تاریخ المذاهب الفقهية ص ۲۰.

۴۲- الجرح والتعديل از ابن عثام رازی ج ۱ ص ۴۳ و ۴۴.

۴۳- الموضوعات ج ۱ ص ۳۵ و ۳۶، تاریخ ابن عساکر (مذهب) ج ۲ ص ۱۰.





این مشقات همه ناشی از عدم تدوین حدیث بود، و لذا در مورد قرآن که مدون بود حتی رفتن یک قدم نیز لازم نبود برآستی اگر احادیث از ابتداء با مشورت جمیع صحابه تدوین می شد، این همه مذاهب فقهی و حتی اعتقادی و سیاسی مختلف، بوجود نمی آمد، چرا که همه به حدیث استناد می کنند، اما اینکه تا چه حد آن احادیث صحیح است؟ و دیگران چقدر قبول دارند و اینکه به خاطر نقل به معنی چقدر دلالت آنها نزد دیگران قابل قبول است، معلوم نیست؟! <sup>۴۹</sup>

شیخ ابوزهره می نویسد:

وقتی «عمر» از دنیا رفت و صحابه به بلاد مختلف رفتند هر کدام برای خود مدرسه فقهی خاصی بوجود آوردند و هر کدام طریقه خود را می رفتند، وقتی زمان تابعین رسید، هر شهری برای خود مکتب فقهی خاصی داشت، افکار از یکدیگر جدا می شدند به همان شکل که شهرها از یکدیگر جدا می شدند. <sup>۴۹</sup>

یکبار منصور به مالک بن انس گفت:

من قصد کردم تا کتاب تو «موطأ» را معین کرده و از روی آن برای هر شهری یک نسخه استنساخ کنم و بدانها دستور دهم که تنها محتوای همان را تدریس کنند و به غیر آن استناد نکنند، مالک پاسخ داد: ای امیرالمؤمنین چنین مکن این مردم از قبل عقائدی داشته و احادیثی شنیده و روایاتی نقل کرده اند و هر کدام به همان چه داشته اند معتقدند، مردم را و آنچه را که اهل هر شهری برای خود برگزیده اند رها کن. <sup>۵۰</sup>

## ۵ - شیوع رأی

یکی دیگر از آثار عدم تدوین حدیث، شیوع رأی در بین فقهای مسلمین بود چرا که هر کدام آنها، فقط احادیث خاصی را در اختیار داشته و از مقدار زیادی از احادیث در اثر از بین رفتن، محروم شده بودند، مردم از آنها فتوا می خواستند در حالی که آنها به اندازه کافی حدیث در اختیار نداشتند، لذا برای پاسخ گویی به مردم، ناچار به رأی پناه آوردند. این در حالی بود که تعدادی از آنها به علت عدم اعتماد به احادیث که طبعاً آن هم ناشی از عدم تدوین بود بیشتر اهل رأی بودند گاهی نیز با اینکه در شهری در مورد یک حکم فقهی حدیثی وجود داشت در جای دیگری به جای آن، رأی ابراز می شد و متأسفانه این رأیها بعدها نیز بدون جهت، برای دیگران مستند شرعی شد چرا که آنها نیز حدیث به اندازه کافی نداشتند و بهتر دیدند که خود، رأی نداده و به رأی گذشتگان عمل کنند.

۴۹ - ابوحنیفه ص ۵۹. ۵۰ - کشف الظنون ج ۲ ص ۱۹۰۸ از حاجی خلیفه.

البتة این کار تا این حد از گستردگی در میان «اهل سنت» نتیجه همان کمبود حدیث و از بین رفتن تعداد زیادی از حدیث‌های پیامبر(ص) بود.

### جلوگیری از نقل حدیث

در مباحث قبل به چگونگی جلوگیری از کتابت حدیث و اثرات ناشی از این مطلب در تاریخ حدیث اشاره کردیم در اینجا بحث بر سر این است که از تاریخ چنین به دست می‌آید که عده‌ای در صدد جلوگیری از نقل حدیث نیز بوده‌اند، این گروه که در مقابل کتابت حدیث، حفظ آن را توجیه می‌کردند، با این بیان که باید مردم را بیشتر به قرآن رجوع داد از نقل حدیث ممانعت به عمل می‌آوردند، گویا هدف از این کار تنها اهمیت ندادن و بی‌اعتنائی نسبت به حدیث بوده که احتمالاً دلائل سیاسی نیز داشته است.

قرظة بن کعب می‌گوید: ما می‌خواستیم از مدینه به عراق برویم، «عمر» نیز همراه ما تا آخر شهر آمد و گفت: می‌دانید برای چه آمدم؟ گفتیم لابد چون ما اصحاب پیامبر(ص) هستیم ما را بدرقه کردید، گفت آمدم تا بگویم: قرآن را بیشتر گسترش دهید و از پیامبر(ص) کمتر روایت نقل کنید، بروید که من نیز در این کار با شما شریک هستم، «قرظة» در روایت دیگری اضافه می‌کند: در آنجا من در میان قومی نشسته بودم و آنها مذاکره حدیث می‌کردند گویا من از آنها بیشتر حفظ بودم، اما وقتی وصیت «عمر» را بیاد می‌آوردم ساکت می‌ماندم. در نقل ذهبی آمده است که: وقتی به من می‌گفتند برای ما حدیث نقل کن می‌گفتم که «عمر» ما را از این کار نهی کرده است.<sup>۵۱</sup>

همچنین نقل شده که وقتی خلیفه، ابوموسی اشعری را به عراق فرستاد به او گفت: آنها را مشغول به احادیث مکن من نیز در این کار شریک تو هستم.<sup>۵۲</sup> این روایات دلالت روشنی دارد که از اشاعه حدیث پیامبر(ص) ممانعت می‌شده و این ممانعت نه تنها شامل کتابت، که شامل نقل حدیث نیز بوده است. ابن عساکر روایت کرده که ابراهیم بن عبدالرحمن می‌گفت:

به خدا «عمر» نمرود جز آنکه اصحاب پیامبر را از اطراف گرد آورده، افرادی همچون حذیفه بن الیمان، ابالدرداء، اباذر، عقبه بن عامر... و به آنان گفت: این احادیث چیست که آنها را در آفاق منتشر کرده‌اید؟ گفتند آیا ما را از نقل حدیث منع می‌کنی؟<sup>۵۳</sup> بقیه در صفحه ۱۷۳

۵۱- سنن الدارمی ج ۱ ص ۷۹، حیات الصحابة ج ۳ ص ۲۵۷، ۲۵۸، جامع بیان العلم ج ۲ ص ۱۲۰، طبقات الکبری ج ۶ ص ۷، مستدرک حاکم ج ۱ ص ۱۵۲، حاکم می‌نویسد: این حدیث از جهت سند کاملاً صحیح است، تذکرة الحفاظ ج ۱ ص ۷، تاریخ الفقه الاسلامی ص ۴۱.

۵۲- البداية والنهاية ج ۸ ص ۱۰۷، مؤلف می‌نویسد: این حدیث از عمر معروف است.

۵۳- حیات الصحابة ج ۳ ص ۲۷۲، کنز العمال ج ۵ ص ۲۳۹.